درس خارج فقه تربیتی ج 13

[خلاصه بحث گذشته 2](#_Toc345491636)

[روایت سوم 2](#_Toc345491637)

[روایت چهارم 3](#_Toc345491638)

[روایت پنجم 5](#_Toc345491639)

[روایت ششم 6](#_Toc345491640)

[8. وجه استدلال 6](#_Toc345491641)

بسم الله الرحمن الرحیم

خلاصه بحث گذشته

ـ دومین دلیل از ادله ارشاد جاهل، آیه سؤال است.

ـ آیه سؤال در دو جای قرآن(43 نحل، 7 انبیاء) با اندک تفاوتی آمده است.

ـ هفت هشت مطلب ذیل آیه شریفه بیان شد، و گفته شد که این آیه، حکم ارشادی به همان وجوب رجوع جاهل به عالم هست.

ـ بعد از مشخص شدن استظهارات خود آیه، به بررسی روایاتی ذیل آیه شریفه پرداخته شد.

ـ گفته شد که این روایات، دو طایفه هستند: یک طایفه، می‌گفتند مقصود از اهل الذکر، ائمه هستند. طایفه دوم، بر حصر اهل الذکر در اهل‌بیت، و نفی أهل کتاب دلالت دارند.

- نسبت به طایفه اول، هیچ مشکلی وجود نداشت؛ چون‌که این طایفه درصدد تعیینِ یکی از مصادیق بود، و مانع از شمول اهل الذکر بر احبار و رهبانی که اطلاعی بر جریان نبوت و ... داشتند، نبود، پس بنا بر طایفه اول، در کنار این‌که اهل الذکر، شامل احبار و ... می‌شد، ائمه فرمودند شامل ما هم می‌شود.

روایت سوم

 محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن صفوان بن یحیی عن العلا بن رزین عن محمد بن مسلم عن أبی جعفر علیه السلام قَالَ «قُلْتُ لَهُ إِنَّ مَنْ عِنْدَنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ أَنَّهُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى قَالَ إِذاً يَدْعُونَهُمْ إِلَى دِينِهِمْ ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ فَقَالَ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ.»**[[1]](#footnote-1)**

**(روايت سوم طایفه دوم):** از امام باقرعلیه السلام که سؤال کردند إِنَّ مَنْ عِنْدَنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ أَنَّهُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى حضرت فرمودند إِذاً يَدْعُونَهُمْ إِلَى دِينِهِمْ، اگر به آنها مراجعه کنید آنها می‌گویند دین ما حق است، ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ به خودش اشاره کرد و فرمودنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ. (آنها نیستند و ما هستیم)

این روایت از جهت سند معتبر است.

روایت چهارم

فی عیون الاخبار فی باب مجلس ذکر الرضا **علیه السلام** مع المأمون فی الفرق بین العترة و الامة حدیث طویل و فیه قَالَتِ الْعُلَمَاءُ فَأَخْبِرْنَا هَلْ فَسَّرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الِاصْطِفَاءَ فِي الْكِتَابِ فَقَالَ الرِّضَا ع فَسَّرَ الِاصْطِفَاءَ فِي الظَّاهِرِ سِوَى الْبَاطِنِ فِي اثْنَيْ عَشَرَ مَوْطِناً وَ مَوْضِعاً فَأَوَّلُ ذَلِك قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِين»شعراء/214،‏ الی أن قال: وَ أَمَّا التَّاسِعَةُ فَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» فَنَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ فَاسْأَلُونَا إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فَقَالَتِ الْعُلَمَاءُ إِنَّمَا عَنَى اللَّهُ بِذَلِكَ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع سُبْحَانَ اللَّهِ وَ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ إِذاً يَدْعُونَّا إِلَى دِينِهِمْ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ أَفْضَلُ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ فَقَالَ الْمَأْمُونُ فَهَلْ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ شَرْحٌ بِخِلَافِ مَا قَالُوهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ نَعَمْ الذِّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَهْلُهُ وَ ذَلِكَ بَيِّنٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَيْثُ يَقُولُ فِي سُورَةِ الطَّلَاقِ «فَاتَّقُوا اللَّهَ يا أُولِي الْأَلْبابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللَّهِ مُبَيِّناتٍ»طلاق/10و11. فَالذِّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ نَحْنُ أَهْلُهُ فَهَذِهِ التَّاسِعَة»[[2]](#footnote-2)

در این روایت که روایت عیون اخبار الرضا هم مؤید آن است، در مجلس مأمون، مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: علما می‌گویند مقصود از اهل الذکر یهود و نصاری هست، حضرت فرمود: سُبْحَانَ اللَّهِ وَ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ إِذاً يَدْعُونَّا إِلَى دِينِهِمْ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ أَفْضَلُ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ و بعد مأمون گفت شما از کجا می‌گویید اهل الذکر، اهل‌بیت هستند؟ حضرت آیه را خواندند که «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً \* رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللَّهِ مُبَيِّنات‏»طلاق/10و11**،** وقتی پیغمبر، رسول شد، ما هم اهل آن رسول می‌شویم؛ و لذا این طایفه دوم که حصر می‌کند یک تعارضی با آنچه که در ظاهر آیه است، پیدا می‌کند و غالب مفسرین هم گفتند شأن نزول آیه همان چیزی است که خود پیغمبر مشرکین برای شناخت جریان نبوت به علمای یهود و نصارایی که در جزیرة‌العرب آن زمان بودند ارجاع می‌دادند، در جاهایی از قرآن هم آمده است که «يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيل‏»اعراف/157، می‌دانند که در تورات و صحفشان آمده، و مطلع‌اند به نحوی که مطمئن شوند، به آنها می‌گوید که خود قرآن به آنها احتجاج کرده، که شما می‌دانید و در کتب شما وجود دارد و در اینجا مشرکین را به آنها ارجاع می‌دهد که اینجا یک تعارضی پیدا می‌شود.

شاید در مقام جمع بین این دو بتوان گفت نظر امام علیه السلام در نفی یهود و نصاری به عنوان اهل الذکر، نفی کلیّت یهود و نصاری نیست، برای این‌که یک جمع به خصوص در آن عصر بودند که با آن وصایت سلسله منظمی که به اوصیاء می‌رسیده و در آنجا بودند و اینها می‌دانستند و گواهی به این حق می‌دادند، اما بعد از آن یا حتی در آن زمان، جمع‌های زیادی از علمای یهود و نصاری بودند که یا به جهت نادانی و یا روی غرض‌ورزی‌شان هرگز نمی‌گفتند پیغمبر حق است و یا جریان رسالت این‌گونه بوده و یا مژده به پیغمبر داده شده است، اهل ذکری که در قرآن به آنها ارجاع می‌شود آنها اهل ذکر واقعی هستند یعنی کسانی که حق را شناختند و آن را کتمان هم نمی‌کنند.

کتمان حق هم مورد مذمت زیادی واقع شده است، برخی از آیات مثل «إِنَّ الَّذينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللَّه‏ ...»بقره/174. در خصوص احبار و رهبان است، و این احبار و رحبان به دلیل کتمان کردن، مورد مذمت قرار گرفتند. با توجه به این مطلب، اطمینان حاصل می‌شود که اهل الذکر، احبار و رهبانی هستند که حقیقت را یافتند، به آن هم گواهی می‌دهند در نتیجه به آنها ارجاع داده می‌شود. همین هم ارزش دارد اگر صدها نفر بگویند ما قبول نداریم، ...، اما اگر در میان این جمع، یک نفر هم پیدا شود که بگوید من این را دیدم و گواهی می‌دهم، می‌توان به آن احتجاج کرد، از جمعی که انسان با آنها مجادله می‌کند اگر یک نفر هم باشد برای آدم ارزش دارد، مثل این‌که مدح خلفا که در کتب اهل سنت دیده می‌شود، برای شیعه ارزش ندارد؛ چون اینها کتابهای اهل سنت هستند ولی اگر در چند مورد از غدیر و آیه مباهله سخن گفتند، ارزش دارد و می‌توان علیه خودشان استدلال کرد.

بنابراین آنچه امام نفی می‌کند دو چیز است:

1ـ مقصود از اهل الذکر، همه علمای یهود و نصاری نیستند، بلکه علمایی هستند که می‌دانستند و کتمان نکردند و ارزش این هم به صورت موجبه جزئیه است، و همراه بودن آن اقلیت، می‌تواند دلیل بر حقانیت شیعه باشد، مثل ارجاع به کتب اهل سنت در مقام مجادله و مناظره در مورد مباهله و آیه تطهیر، در جایی که حرف شیعه را تأیید کردند، اگر این روایات هم نبود و امام باقر علیه السلام هم این را نفی نمی‌کردند، عقل این را با توجه به قرائن حکم و موضوع می‌فهمید.

پس با توجه به نفی امام، مراد از «الذکر» مطلق اهل کتاب و علمای اهل کتاب نیستند، بلکه اهل الذکر علمایی هستند که در محاجه و مجادله بتوان به آنها ارجاع داد و همراهی می‌کنند و قطعاً امام این را نفی نمی‌کند و مطلق علما را نمی‌گیرد. این بحث بیشتر در کتبی مثل الغدیر و المراجعات و عبقات و شبهای پیشاور و کتبی که بحثهای بین‌المذاهبی در آنها وجود دارد بیشتر مطرح است و در آنها به کتب اهل سنت ارجاع داده می‌شود، آن‌جا که همراه شیعه هستند برای شیعه ارزش دارد و الا در کتبی مثل سنن ابن داوود و صحیح مسلم و ... در فضایل صحابه و خلفا و ... خیلی مطالب آمده که مورد قبول نیست ولی درعین‌حال در مقام مجادله به آن کتب ارجاع داده می‌شود.

نکته‌ای که در این روایات وجود دارد این است که اهل الذکر فقط اهل کتاب نيستند و شامل اهل‌بیت نيز مي‌شود، اين حرف، حرف صحیحی است و می‌توان ذکر را معنای عامی گرفت که هم کتب آسمانی و هم پیامبر را شامل شود، در اين صورت اهل الذکر هم شامل اهل کتاب و هم اهل پیامبر مي‌شود، منتهی مناسبات حکم و موضوع می‌گوید وقتی به دشمن ارجاع می‌دهید به آن دشمنی ارجاع دهید که حرف شما را تأیید می‌کند و ازاین‌جهت در این روایات، چیزی مخالف آیه و ناسازگار با دلالت آیه پیدا نمی‌شود.

روایت پنجم

**الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن الوشاء قال: سَأَلْتُ الرِّضَا ع فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ فَقَالَ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ قُلْتُ فَأَنْتُمُ الْمَسْئُولُونَ وَ نَحْنُ السَّائِلُونَ قَالَ نَعَمْ قُلْت‏ حَقّاً عَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكُمْ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ حَقّاً عَلَيْكُمْ أَنْ تُجِيبُونَا قَالَ لَا ذَاكَ إِلَيْنَا إِنْ شِئْنَا فَعَلْنَا وَ إِنْ شِئْنَا لَمْ نَفْعَلْ أَ مَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِساب»‏**ص/38**.»[[3]](#footnote-3)**

حسين بن محمّد مي‌گويد از امام رضا عليه السلام در مورد «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...**»** سؤال کردم، فرمود: **نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ**، بعد گفتم پس شما مسئولید و ما سائلیم، حضرت فرمود: بله، بعد می‌گوید، گفتم **حَقّاً عَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكُمْ**؟حضرت فرمود: بر شما لازم است، بعد گفتم: **حَقّاً عَلَيْكُمْ أَنْ تُجِيبُونَا**، فرمود: **قَالَ لَا ذَاكَ إِلَيْنَا إِنْ شِئْنَا فَعَلْنَا وَ إِنْ شِئْنَا لَمْ نَفْعَلْ أَ مَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ تبارك و تعالى**: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ».

روایت ششم

چند روايت ديگر هم به این شکل است که می‌گوید جواب دادن واجب نیست، و اینها شاهد بر عدم ملازمه عقلائی است و معلوم می‌شود اینجا ملازمه عقلی و عقلایی وجود ندارد.

##### 8. وجه استدلال

ارشاد جاهل، به معناي آگاهي دادن است، بر خلاف آیه نفر که ارشاد جاهل و تعلیم و فعالیت تعلیمی و تربیتی را مستقیم افاده می‌کرد، آيه سؤال، مستقيماً به ارشاد ربطي ندارد و بيانگر کار تعلّمي است و مي‌گويد ياد بگيريد و آگاهي پيدا کنيد.

تمسک به آيه سؤال، براي ارشاد جاهل از طريق مدلول التزامي آيه سؤال است، بر خلاف آيه نفر که مدلول مطابقي‌اش مرتبط با ارشاد جاهل و تعليم و تربيت بود. مدلول مطابقي آيه سؤال، تعلّم و یادگرفتن و آگاهي پيدا کردن است که اين هم، يک امر تربيتي است، منتهي بين ايجاب سؤال از کسي با ايجاب جواب بر آن کس ملازمه است، به اين معني که اگر کسي ملزم به سؤال از فقيه يا صاحب علم و خبره‌اي شد، مستلزم اين است که بر ايشان نيز واجب و لازم باشد که جواب دهند، و الا ملزم به جواب دادن نباشند، وجوب سؤال، معقول نيست، بنابراین عرفاً بين وجوب سؤال و پرسش از طرف متعلم و جاهل و وجوب جواب دادن از ناحيه عالم و متخصص ملازمه وجود دارد. بدين ترتیب آیه سؤال دلیل بر وجوب ارشاد از ناحیه عالم می‌شود.

حد مدلول التزامی ترغیب و ایجاد سؤال و جواب دادن به گونه‌ای است که جواب دادن بر او حرام نباشد، بلکه مکروه هم نباشد یعنی او را به خاطر جواب دادن مذمتی نکنند، به نحو تحریم یا تنزیه، اما ملازمه عقلي وجود ندارد که جواب دادن بر او واجب باشد، ممکن است مستحب باشد یا مباح باشد، بنابراين حداکثر ملازمه‌اي که بتوان ميان ایجاب یا ترغیب به سؤال و جواب دادن برقرار کرد اين است که بر آنها هم خوب باشد که جواب دهند، اما وجوب جواب دادن از اين ملازمه استفاده نمي‌شود. همه اینها در صورتی است که فرضمان، صِرف همین آیه باشد و کاری به آیات و دلایل دیگر نداشته باشيم، خود آيه به تنهايي وجوب تعلم را بيان مي‌کند که مساوق با تعلیم است، این مساوق بودن وجوب تعلّم با وجوب تعلیم از طرف او محل تردید است البته بی‌اشعار نیست ولی در حد وجوب دلالتش بعید است.

بنابراين از خود آیه سؤال به تنهایی، افاده ملازمه نمی‌شود و حداکثر ملازمه‌اش رجحان است، اما منافاتی ندارد که در ادله دیگر، غیر از این آیه، ملازمه استفاده شود، مثل آيه کتمان که در احکام الزامي مبتلي به که مورد سؤال قرار مي‌گيرد ، جواب دادن لازم مي‌شود، همچنين در بحث انذار و بدعت‌ها و موارد ديگر دليل قطعي وجود دارد که جواب دادن لازم و واجب است. اما از خود آيه سؤال، حداکثر ملازمه به صورت رجحان است و وجوب استفاده نمي‌شود.

نسبت آیه سؤال با روایاتی که امام عليه السلام می‌فرماید: **«إِنْ شِئْنَا فَعَلْنَا وَ إِنْ شِئْنَا لَمْ نَفْعَلْ»**، قضیه مهمله می‌شود،‌ اين روایات با آیات وجوب ارشاد هیچ تنافی ندارند، امام می‌فرماید: ما اگر خواستیم جواب می‌دهیم و اگر خواستیم جواب نمی‌دهیم، این خواست، يک میل مادی دل‌ به ‌خواهی که نیست، بلکه جایی است که ارشاد احکام الزامی مورد ابتلا در ميان باشد،ممکن است احکام الزامی مورد ابتلا هم باشد، ولی امام یک مفسده‌ای می‌بیند، عنوان ثانوی می‌بیند و جواب ندهد، این روایات که بيانگر تخيير در جواب دادن است، بي‌دليل نيست، نتيجه اينکه: روایات هم آن وجوب ارشاد را در احکام مبتلی‌به رد نمی‌کند.

تکلیف ارشاد جاهل، در احکام مبتلی به، برای امام نیز ثابت است، اگر تقیه یا مانعی نباشد، برای امام واجب است ارشاد کند، و تخییر در جواب دادن منوط به ملاکات ذکر شده هست

1. **- بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص 41.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج‏1، ص231- 239.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص210.** [↑](#footnote-ref-3)